

## مؤلفه های قوام بخش شرق شناسی

در اندیشه ادوارد سعید

حمید نساج<sup>۱</sup>

### چکیده

مجموعه عظیم و متنوعی از دانش مکتوب که حاصل تلاش سیاستمداران، زبان‌شناسان، رمان‌نویسان، شاعران، انسان‌شناسان، مردم‌شناسان، قوم‌شناسان، جامعه‌شناسان، جهانگردان و سفرنامه‌نویسان غربی است، در حوزه مطالعات شرق‌شناسی قرار می‌گیرد. بیشتر اندیشمندان پساکولونیال مانند ادوارد سعید مجموعه این تلاش‌های علمی را ذیل عنوان گفتمان شرق‌شناسی قرار می‌دهند. تلاش مقاله تمرکز بر این پرسش است که از مجموعه عوامل مختلف، کدام وجه، اندیشمندان حوزه پساکولونیال را به یکسان‌انگاری این مجموعه متنوع واداشته است، تا جایی که تمام این مجموعه متکثر را ذیل یک عنوان قرار می‌دهند.

از خلال آثار مربوط به شرق‌شناسی می‌توان ویژگی‌هایی مشترک برای مجموعه این مطالعات برشمرد که عبارت‌اند از: پیوند با قدرت، ابداع شرق، عمومیت و یکپارچگی، خصلت آرشیوی و تاریخ‌مندی، دوآلیسم خوب و بد، تمایز «ما» و «آنها»، اندیشیدن به جای دیگری، خودمحوری، محوریت نیاز غربی، فرادستی ما و تحقیر دیگری. این ویژگی‌های مشترک، اندیشمندان پساکولونیال را به یکسان‌انگاری این مجموعه متکثر در ذیل عنوان شرق‌شناسی متمایل ساخته است و از همین رو است که شرق‌شناسی می‌تواند به بزرگ‌ترین مصداق مطالعات میان‌رشته‌ای تبدیل می‌گردد.

کلید واژگان: مطالعات شرق‌شناسی، ادوارد سعید، پسااستعمار، پساکولونیالیسم، قدرت و دانش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان. Hamid.nassaj@gmail.com

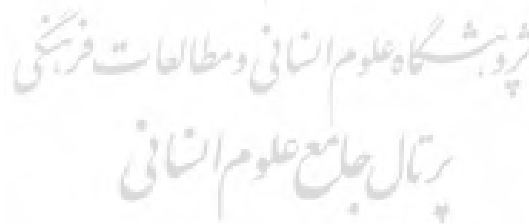
Hamid Nassaj<sup>2</sup>

## Abstract

Huge collection of diverse written knowledge and effort of the politicians, linguists, novelists, poets, anthropologists, folk historians, sociologists, and tourists are in the area of oriental studies. Most postcolonial thinkers like Edward Said review all of these efforts as Orientalism discourse. This article focused on the question that which aspects and features persuaded post-colonial thinkers to equate this diverse collection and placed them under one title.

By helping from post-colonial thinkers; eleven common features can be counted for this series of studies, which include: Linking with power, East invention, generalization and integration, and archival nature and historicism, duality of good and bad, differentiation between "us" and "them", thinking instead of the other, self-centered, centrality of western needs, our supremacy and the other Inferiority. These common features incline post-colonial scholars to place this plural collection under the title of orientalism; so it's the greatest example of Interdisciplinary studies.

**Keywords:** Interdisciplinary Studies, oriental Studies, orientalism, power, Edward Said, post-colonialism.



---

<sup>2</sup>. Assistant professor on political science, Isfahan University, Hamid.nassaj@gmail.com.

شرق‌شناسی یک «گفتمان» است؛ گفتمانی که در آن تمایز میان غرب و شرق، اساس هر نوع بحث و استدلالی می‌باشد. شرق‌شناسی نهادی رسمی و ثبت شده است که با ویژگی آکادمیک خود با شرق سروکار دارد. بر این اساس، هستی «شرق» ساخته شده توسط غرب، در ارتباط با غرب و برای غرب است. شرق‌شناسی، شیوه‌ای غربی برای تسلط بر شرق است و حاصل آن نادیده گرفتن واقعیت شرق و مردم آن می‌باشد. این شرق‌شناسی، پدرسالارانه، خودمرکزبین، نژادپرست و امپریالیستی است: شرق منفعل و ضعیف در برابر غرب عقل‌گرا و قدرتمند. (دالمایر، ۱۳۸۴)

در میان مطالعات انجام شده در خصوص گفتمان شرق‌شناسی، اثر ادوارد سعید<sup>۳</sup> نمونه‌ای شاخص است که طی آن نوشته‌های سیاستمداران، زبان‌شناسان، رمان‌نویسان، شاعران، انسان‌شناسان، مردم‌شناسان، قوم‌شناسان، جامعه‌شناسان، جهانگردان و سفرنامه‌نویسان غربی درباره شرق را ذیل عنوان شرق‌شناسی و به‌مثابه یک گفتمان، مورد بحث قرار داده است. این گفتمان، شرق را ابداع، و به‌عبارت خود سعید، «تولید کرد». شرق‌شناسی به‌عنوان یک نیروی خستگی‌ناپذیر فرهنگی و سیاسی، فرایند تولید و بازتولید شرق را امتداد بخشید. (سعید، ۱۳۸۳: ۱۷)

البته پیش از سعید نیز برخی از نویسندگان مطرح کرده بودند که «شرقی» آفریده «غرب» است اما آنچه کتاب شرق‌شناسی<sup>۴</sup> ادوارد سعید را از دیگر نوشته‌ها متمایز می‌سازد آن است که سعید با استفاده از آراء اندیشمندانی همچون میشل فوکو و آنتونی گرامشی، هژمونی دانش غرب نسبت به شرق و همچنین قدرتی را که غرب به شرق تحمیل کرده است،

<sup>۳</sup> ادوارد سعید در سال ۱۹۳۵ در بیت‌المقدس به دنیا آمد. خانواده‌اش در سال ۱۹۴۷ به مصر مهاجرت کرده و سپس به آمریکا رفتند. او اولین مدرکش را از دانشگاه پرینستون و مدرک دکترا را در ادبیات تطبیقی از دانشگاه هاروارد دریافت کرد و از سال ۱۹۶۳ تا زمان مرگش در ۲۰۰۳ استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه کلمبیا بود. او از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۹۱ عضو شورای ملی فلسطین بود و حملات تندی را علیه موضع انگلستان و آمریکا در مسئله فلسطین داشت. حتی نوشته‌های او توسط یاسر عرفات به‌دلیل خط فکری مستقل و انتقادی آنها ممنوع شد. (Wood, ۲۰۰۶: ۱۹۷)

<sup>۴</sup> مشهورترین و پرتأثیرترین کتاب ادوارد سعید، کتاب شرق‌شناسی اوست. (Wood, 2006: 198) کتابی که دست‌کم به ۳۶ زبان ترجمه شده است. (Huggan, 2005: 124) او در این کتاب به تاریخ دوران استعمار و فرایندهای علمی پیش‌زمینه آن توجه و الزامات ایدئولوژیک نهان در پس این تاریخ را با به خدمت گرفتن رهیافت رابطه قدرت و دانش از فیلسوف بزرگ فرانسوی میشل فوکو ترسیم کرده است. به‌همراه قدرت، نیاز به تولید گونه‌ای خاص از دانش که آن قدرت را تقویت کند، پدید می‌آید و به همین منوال بود که زمینه مطالعاتی‌ای به‌نام شرق‌شناسی در نسبت با روابط قدرت میان شرق و غرب پدیدار شد. آغازگر این روند، ظهور پدیده استعمار است و بعد از پایان استعمار نیز همچنان - هرچند با شیوه‌های متفاوت - تداوم دارد. (corr, 2008: 50)

به چالش می‌کشد.<sup>۵</sup> (عضدانلو، ۱۳۸۳: ۷-۲۶) نگاه سعید، منفرد و یکتا نیست و در تداوم مجموعه مطالعاتی قرار دارد که به مطالعات پسااستعماری یا پساکلونیال<sup>۶</sup> مشهور است. افرادی همچون لیلیا گاندی (۱۳۸۸)، گایاتری اسپیواک، همی بهابا و رابرت یونگ این مجموعه مطالعات را زنده نگاه داشته‌اند. رابرت یونگ در کتاب *اسطوره‌شناسی‌های سفید*، وضع بنیادین تاریخ به اصطلاح غربی را به چالش می‌کشد. یونگ هدف خود در این کتاب را این‌گونه بیان می‌کند: توجه من به راه‌ها و شیوه‌هایی است که در نظریات اخیر غیرغربی کشف کرده‌اند که چگونه ممکن است تاریخ به‌نحو چندگانه‌ای بازسازی نظری شود. این کتاب اعتراضی سیاسی به چشم‌انداز نظریه معاصر غرب است. (Young, ۲۰۰۴)

البته پیدایش مطالعات پساکلونیال مدیون نضج اندیشه‌های پسامدرن است. آنچه توانست رابطه خود و دیگری پدیدآمده در بستر مدرنیسم را به‌طور جدی به چالش بکشد، رویکردهای پست‌مدرن بود. حساسیت‌های پست‌مدرن نسبت به غیر و تمایز (میشل فوکو)، هویت‌های کدر و پیوندی (همی بابا)، بی‌اعتقادی و شکاکیت نسبت به فراروایت‌ها (لیوتار)، سازه‌زدایی و واسازی متافیزیک حضور (دریدا)، مرکزیت‌زدایی غرب (یونگ و لاکلا)، تعالی‌زدایی از هر دال و مدلول خاص و... هجمه‌ای بنیان‌افکن علیه هر نوع فراگفتمان که شأنیت صحبت کردن برای / به‌جای دیگری را از آن خود می‌داند، شکل داد. (ترنر، ۱۳۸۳: ۱۳)

### وجوه مشترک مطالعات شرق‌شناسی

در یک تعبیر کلی، شرق‌شناسی به شناخت یک «دیگری» خاص، از منظر خاص می‌پردازد. بسیاری از غربیان، جهان شرق را به‌رغم تنوع بسیارش، صرفاً یک «دیگری» تاریک و نابسامان در برابر غرب نظام‌مند و پیشرفته دانسته‌اند.

<sup>۵</sup>. ذکر این نکته لازم است که اندیشه سعید در امپریالیسم و تحلیل استعمار خلاصه نمی‌شود. چنان‌که اس. شانکار بر این باور است که سعید بیش از آنکه یک منتقد استعمار باشد، یک تحلیل‌گر مدرنیته است و نباید او را در موضوع خاصی محدود کنیم و از توجه او به سایر موضوعات مهم‌تر غافل شویم. (Shankar, 2006: 230) یکی از مهم‌ترین حوزه‌های اندیشه سعید، روشنفکری است. ادوارد سعید همیشه بر این باور بود که وظیفه روشنفکران آن است که حقیقت را به «قدرت» بگویند. سعید معتقد بود روشنفکران در غرب در درون سازوکارهای موجود جذب شده‌اند و روشنفکران جهان سوم نیز نقش خود را از پرسیدن و به چالش کشیدن، به مشورت دادن تقلیل داده‌اند. بنابراین چه در غرب و چه در شرق، روشنفکران از وظیفه اصلی خود فاصله گرفته‌اند. (dhar, 2006: 166) برای آشنایی با این نگاه سعید به مقاله «گفتن حقیقت به قدرت» در کتاب *شگفتی؟ قدرت جهانی و ناخرسندی از آن* (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹) مراجعه شود.

<sup>۶</sup>. جالب توجه است که بهترین دوره برای بررسی استعمار، دوران پسااستعماری است. در واقع تنها زمانی می‌توانیم یک روز را ارزیابی کنیم که خورشید فرو رفته باشد. اگر بخواهیم از عبارت هگل استفاده کنیم: جغد مینروا تنها با تاریکی شب، بال‌های خود را می‌گستراند. (Mazrui, 2005: 69)

(Wood, 2006:199) در این میان، سعید ضمن بررسی عموم آثار نوشته‌شده توسط شرق‌شناسان کشورهای انگلیس، فرانسه و آلمان در مورد عرب‌ها و اسلام (و البته بدون توجه به شرق‌شناسان کشورهای چینی، روسیه، اتریش، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال و نیز غفلت از آثاری که در باب کشورهای خاور دور همچون ژاپن و چین تالیف شده است) به مولفه‌های از گفتمان شرق‌شناسی می‌پردازد (سعید، ۱۳۸۳: ۳۹) که از منظر پژوهش حاضر حائز اهمیت هستند.

مولفه‌های مطالعات و گفتمان شرق‌شناسی از مجموعه عظیمی از دانش مکتوب استخراج شده است که حاصل تلاش علمی سیاستمداران، زبان‌شناسان، رمان‌نویسان، شاعران، انسان‌شناسان، مردم‌شناسان، قوم‌شناسان، جامعه‌شناسان، جهانگردان و سفرنامه‌نویسان غربی است. اکنون پرسش این است که این مجموعه دانش‌ها، واجد کدام ویژگی‌هاست که مجموعه واحدی را شکل می‌دهد؟ مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک شرق‌شناسی اروپاییان را می‌توان طی مؤلفه‌های زیر برشمرد:

۱. ابداع شرق: شرق‌شناسی، «شرق» مورد توصیف خود را «ساخته» است. (Wood, ۲۰۰۶:۱۹۹) در این تلقی، شرق یک ابداع اروپایی است و از دیرباز، خاستگاه ماجراهای عاشقانه، آدم‌های بیگانه، خاطرات و سرزمین‌های به یاد ماندنی، و تجربیات برجسته می‌باشد. (سعید، ۱۳۸۳: ۱۳) البته اینکه فکر کنیم که شرق اساساً یک اندیشه و یا ابداع بوده و هیچ‌گونه واقعیت مرتب‌تری ندارد، اشتباه است. (همان، ۱۹) به این ترتیب «دانش مربوط به شرق از آن روی که از منبع قدرت الهام گرفته است، به یک معنا شرق را ایجاد می‌کند و ایضاً شرقی را و دنیای او را». (همان، ۷۸) این ویژگی بر این مؤلفه تأکید دارد که تصور از «دیگری» هیچ‌گاه کاملاً خیالی نیست و در عین حال کاملاً هم واقعی نیست و در هر صورت این «ما» هستیم که در ساخت «دیگری» نقشی فعال ایفا می‌کنیم.

پرسش از امکان «دیگری» شناسی را به نحوی که کاملاً منطبق بر واقع بوده و شناختی کاملاً عینی و دقیق را عرضه بدارد، باید جدی گرفت. به نظر می‌رسد پاسخ به این امکان منفی باشد. زیرا «هیچ‌کس تاکنون نتوانسته روشی ابداع کند که از آن طریق بتواند یک محقق را از شرایط محیطی زندگی... جدا نماید». (همان، ۲۷) به این ترتیب "خود" در شناخت دیگری همواره نقشی فعال و نه منفعل بر دوش دارد، سخن، تنها در میزان و سمت و سوی این شناخت است. غربیان در شناخت دیگری نقشی بیش از یک عامل تأثیرگذار یا فعال داشته و به ابداع و ساخت شرق دست یازیدند.

۲. **عمومیت و یکپارچگی:** شرق‌شناسی نوعی تصور و عقیده جمعی است که به ما «اروپایی‌ها» در مقابل همه «آنها» - غیراروپایی‌ها - هویت می‌بخشد. (همان، ۲۳) به بیان دیگر شرق‌شناسی، کتابخانه یا آرشیوی از اطلاعات مورد قبول همگان بود. آنچه این آرشیو را به هم پیوند می‌داد، مجموعه‌ای از ایده‌ها و مجموعه یکپارچه‌ای از ارزش‌ها بود. این ایده‌ها رفتار شرقیان را توضیح می‌داد، نوعی ذهنیت، نوعی تبارشناسی و نوعی حال و هوا به شرقیان نسبت می‌داد و از همه مهم‌تر اینکه به اروپاییان اجازه می‌داد تا با شرقیان طوری رفتار کنند و حتی طوری آنان را تلقی کنند که گویی پدیده‌ای واجد ویژگی‌های پایدارند. (هال، ۱۳۸۶: ۷۳)

۳. **خصلت آرشیوی و تاریخ‌مندی:** شاید بتوان ادعا کرد که هرگونه مطالعه «دیگری»، مطالعه‌ای تاریخی خواهد بود؛ حتی اگر برای اولین بار باشد که دیگری را می‌بینیم. به‌عنوان مثال مواجهه اروپاییان با بومیان آمریکا مواجهه‌ای بدون تاریخ قبلی بوده اما نگاه کریستوف کلمب به «دیگری» نگاهی است که ریشه در نگرش‌های انباشته قبلی به دیگری است و این دیگری اگرچه مصداقاً تغییر یافته، اما مفهوم آن چندان دستخوش دگرگونی نشده است. دست‌کم در مورد کریستف کلمب می‌توان گفت از آنجایی که او به قصد نیل به هندوستان به سفر دریایی دست زد، تصورات کهن و قدیمی در مورد هند را در آمریکا بازتولید کرد.<sup>۷</sup> خانم کاترینا استنو در «تصویر دیگری» به‌خوبی نشان داده است که کریستف کلمب با پذیرش دیدگاه‌های اولیه و اسطوره‌های شرق‌شناسی مبنی بر وجود آدم‌های دم‌دار، به‌دنبال چنین آدم‌هایی در قاره تازه کشف‌شده آمریکا بوده است. (استنو، ۱۳۸۳: ۶۲) از این منظر، شرق‌شناسی، کتابخانه یا آرشیوی از اطلاعات مورد قبول همگان بود: «هرکس که در مورد شرق چیزی می‌نویسد، پاره‌ای از مطالب قبلی شرقی را پیش‌فرض قرار می‌دهد؛ برخی از اطلاعات قبلی در مورد شرق که وی بدانها رجوع و بر آنها تکیه می‌کند». (سعید، ۱۳۸۳: ۴۵)

۴. **تمایز «ما» و «آنها»:** در این نگاه «ما» و «دیگری» به‌طور کامل از هم جدا انگاشته می‌شوند. «شرق‌شناسی درنهایت یک دید یا تصور سیاسی از واقعیت بود که ساختار آن، خود موجب ارتقاء و افزایش اختلاف بین آنچه که مأنوس و آشنا بود (یعنی اروپا، غرب، ما) و آنچه ناآشنا و غریبه بود (یعنی شرق، مشرق زمین، آنها) می‌شد. به این ترتیب به یک معنا این دید و تصور، دو دنیایی را که آن‌گونه تصور شده بود، به‌وجود آورده و سپس خود در خدمت آن قرار گرفته

<sup>۷</sup> از همین رو سرخ‌پوستان آمریکایی را Indian نامید.

بود. شرق‌شناسان در دنیای خود زندگی می‌کردند و ما در دنیای خودمان». (سعید، ۸۴). طی همین تلقی تمایز میان «خود» و «دیگری» است که سعید می‌نویسد:

«آیا انسان می‌تواند واقعیت هستی واحد انسان را... به فرهنگ‌ها، تاریخ‌ها، سنت‌ها، جامعه‌ها و حتی نژادهایی آشکارا متفاوت تقسیم کرده و در مقابل تبعات این تقسیم، انسان‌گونه بایستد؟ منظورم از اینکه می‌گویم انسان‌گونه... این است که آیا در آن صورت راهی هست که از تبعات خصومت‌آمیز این تقسیم - یعنی تقسیم انسان‌ها به «ما» و «آنها» - اجتناب نمود؟... نتیجه معمولاً این می‌شود که بر دو قطبی شدن تقسیم افزوده می‌شود. (همان، ۸۷ - ۸۸)»

بابی سعید نیز سخن ادوارد سعید را تصدیق می‌کند. به گفته او اساس روایت‌های شرق‌شناسی، ترسیم تمایز است. فعالیت شرق‌شناسی، مجموعه‌ای از تقابل‌های دوگانه را به وجود آورد که در آن داشتن‌های غرب در برابر نداشتن‌های شرق قرار می‌گیرد. نتیجه این می‌شود که غرب عقلانیت داشت اما شرق غیرعقلانی بود؛ غرب تساهل داشت و شرق جزمی بود؛ غرب پیشرفته بود و شرق سنتی، و قضایایی مانند این. شباهت‌های گفتمان شرق‌شناسانه با متافیزیک‌های غربی در اندیشه دریدا/ نیز قابل توجه است. دریدا، متافیزیک‌های غربی را مجموعه‌ی سلسله‌مراتب جزمی از تقابل‌های دوگانه می‌داند که در آن یک اصطلاح بر دیگری (مانند ناب بر غیرناب، عقلانی بر غیرعقلانی و...) برتری دارد. اصطلاحات مادون، تضمین‌کننده وجود سلسله‌مراتب هستند. آنها خارج از سیستم هستند، اما علی‌رغم این، شرط اساسی تحقق آن هستند. آنچه در گفتمان‌های شرق‌شناسی همواره وجود دارد، ثبات فضایی متافیزیک‌های حضور است. (بابی سعید، ۱۳۷۹: ۴۰) در واقع نظام گفتمانی غرب در این دوره ذاتاً دوقطبی است که زوج‌هایی از دال‌های متضاد پدید می‌آورد. (هال، ۱۳۸۶: ۹۵)

۵. دوآلیسم خوب و بد: در این نگاه، صفات ناپسند به شرقی - دیگری - و صفات پسندیده به غربی - ما - نسبت داده می‌شود. به‌عنوان مثال به برخی از صفات به‌کار رفته در سخنان کرامر و بالهور توجه کنید: «انسان شرقی، بی‌منطق، محروم، افتاده، ویران، مثل بچه، موجودی متفاوت بود و در مقابل، فرد اروپایی، منطقی، بافضیلت، پخته، طبیعی و نرمال بود». (همان، ۷۹) مودیمبه<sup>۸</sup> نگاه غربیان به آفریقا را مورد بررسی قرار داده و به نتایج مشترکی مانند ادوارد سعید رسیده

<sup>۸</sup>. V. Y. Mudimbe

است: توصیفات شرقی شرق‌شناسان، تمام حیطه‌ها را نیز در بر می‌گیرد. آنها به‌طور کلی شرقی‌ها را آدمیانی می‌دانند که از نظر فکری، عقب‌مانده؛ از نظر احساسات، شهوانی؛ از نظر فرهنگی، منفعل؛ از نظر سیاسی، رخنه‌پذیر و از نظر دولت، استبدادی هستند. (Mazrui, 2005 :69)

این تقسیم‌بندی خوب و بد حتی به هنر نیز کشیده شده است. دوربینی در تصویر مشهوری که از مراسم خوش‌آمد-گویی بومیان آمریکا به کلمبوس کشیده است، کلمبوس را در هیئتی کامل و پر ابهت، در حالی که با تبختر صلیبی بزرگ را بر زمین می‌کوبد، به تصویر کشیده، اما در مقابل، بومیان نیمه‌عریان آمریکایی هدایایی را به پیشگاه او تقدیم می‌کنند. (هال، ۱۳۸۶: ۸۶)

۶. اندیشیدن به جای دیگری: در این نگاه، و با توجه به تمایز پیشگفته، «خود» به جای «دیگری» می‌اندیشد و سخن می‌گوید و از چنان جایگاهی برخوردار است که به جای دیگری قرار می‌گیرد؛ حتی نویسنده‌ای چون مارکس در هجدهمین سال لویی بناپارت می‌نویسد: «آنان نمی‌توانند خود نماینده‌ی خویشتن باشند، کسی باید نماینده‌ی ایشان باشد». (سعید، ۴۷)

این نگاه، از سطح سخن گفتن به جای دیگری نیز فراتر رفته و به جای دیگری تصمیم می‌گیرد. در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۰ آرتور جیمز بالفور در مورد «مسائلی که باید با آنها در مصر مواجه شویم» برای مجلس عوام انگلستان سخنرانی کرد: «آیا برای این ملت‌های بزرگ - و من بزرگ بودن آنان را تصدیق می‌کنم - چیز خوبی است که ما بر آنان حکومت مطلق داشته باشیم؟ من فکر می‌کنم که این چیز خوبی است. من فکر می‌کنم که ایشان تحت سلطه‌ی ما به حکومت‌هایی به مراتب بهتر از آنچه در همه‌ی تاریخ خود داشته‌اند دست یافته‌اند، که این نه تنها به نفع خود آنها، بلکه بدون شک به نفع همه‌ی غرب متمدن است... . اگر این وظیفه‌ی ماست که بر آنان حکومت کنیم، با قردانی و یا بدون قردانی ایشان چگونه باید آن را به مرحله‌ی اجرا در آوریم؟» (همان، ۶۶)

البته این سخنان تنها به بالفور اختصاص ندارد و در ذهن اکثر سیاستمداران انگلیسی جای گرفته بود. به‌عنوان مثال لرد کرامر، نخست‌وزیر انگلیس در ژانویه ۱۹۰۸ در مقاله‌ای برای مجله‌ی بررسی‌های ادینبورگ می‌نویسد: «منطق و استدلال چیزی است که انسان شرقی اصلاً حضور و وجودش را مورد توجه و عنایت قرار نمی‌دهد». وی سپس



پیشنهاد می‌کند: «با رضایت نژاد زیر سلطه کوشش کنیم که پیوندی با ارزش‌تر و محکم‌تر در جهت اتحاد افراد حاکم و آنهایی که تحت حکومت ایشان‌اند، پیدا کنیم». از نظر او نژادهای زیر سلطه توان و استعداد لازم برای تشخیص اینکه چه چیزی برایشان مطلوب است ندارند و این انسان غربی است که برای او و به‌جای او تصمیم می‌گیرد؛ زیرا او از دانش برخوردار است. «تصمیم پیرامون هر موضوع خاص باید عمدتاً با مراجعه به آنچه ما در سایه روشنایی دانش و تجربه مغرب‌زمین که با ملاحظات بومی تعدیل یافته، فکر می‌کنیم که برای نژاد تحت سلطه مورد بحث نافع است، بوده باشد». (همان، ۷۳-۷۲)

گفتمان شرق‌شناسی در بستر آنچه لیوتار آن را فراروایت مدرنیته و غرب می‌خواند، شکل یافته است. آنچه از این طریق بر ذهن و روان غربیان القاء گشت، امکان و اساساً بایستگی و شایستگی سخن گفتن برای/ به جای دیگری بود. آنچه در این بافت فراگفتمانی غیر یا دیگری تعریف شد، صرفاً یک دگر مطلق با فاصله‌ای بعید و کاملاً خارج از این گفتمان قرار داشت که رابطه تضاد و تخالف ذاتی و مستمر با خود برقرار می‌سازد. انسان مدرن غربی، به بیان اسپیواک، منزلتی بس رفیع و استعلایی برای خود ترسیم کرد و از چنین جایگاهی بود که به تعریف و بازنمایی خود و دیگری مبادرت کرد. (ترنر، ۱۳۸۱: ۱۱)

۷. خودمحوری: وجه تمایز مهم دیگر در این نگاه آن است که مرکز و سنجه قضاوت‌ها خود اروپایی هستند: «...یک وجدان والارتبه غربی قرار داده شد، به‌نحوی که از خلال مرکزیت بلامنازع آن، دنیایی شرقی سر برآورد...». (سعید، ۱۳۸۳: ۲۴)

هشام شرابی نیز تأکید می‌کند: «این دانش‌پژوهی به‌گونه‌ای قابل ملاحظه از موضع برتر - سلطه - سخن می‌گوید و خود را شیوه «صحیح» نوشتن، شرح، بیان و تفسیر می‌داند و در نتیجه عموماً به مبانی سیاسی و یا ایدئولوژیک و یا پیامدهای ادبیات و نوع گفتمان خود بی‌تفاوت باقی می‌ماند. (Sharabi, ۱۹۹۱: ۸) بالاندیه انسان‌شناس مشهور فرانسوی در مقدمه کتاب انسان‌شناسی سیاسی تأکید می‌کند: «مشکل دانش انسان‌شناسی اروپایی در اروپامحوری آن نهفته است؛ چرا که دیگر انسان‌ها و جوامع، سطوحی از ابزارها تلقی می‌شوند که باید به موازات شاقول اروپا نظام یابند». (بالاندیه، ۱۳۷۴: ۱۲۰)

مفهوم مخالف بیان تیلور نیز نقد اروپامحوری در نگرستن به دیگری است. تیلور مقاله خود را با این جمله آغاز می‌کند: «آن روزها را دیگر باید سپری شده به حساب آورد که «غربی‌ها» می‌توانستند تجربیات و فرهنگ خود را به- عنوان تنها هنجار به‌شمار آورند و دیگر فرهنگ‌ها را صرفاً به‌عنوان مراحل مقدماتی از توسعه و پیشرفت غرب. امروزه اغلب غربیان پی برده‌اند که این پیش‌داوری‌های تکبرآمیز دیگر در کنه باورهای قدیمی قرار گرفته است.» (Taylor, ۲۰۰۲)

۸. **محوریت نیاز غربی:** غرب در نوع نگاهی که به «دیگری» داشته، بیش از هر چیز در پی نیازهای خودش بوده است. بی‌تردید یکی از عوامل مؤثر در نوع نگاه به «دیگری» نیازهای بیننده است. از این منظر، شرق به اروپا (و یا غرب) کمک کرد تا خود را از نظر شکل، شخصیت و تجربه به‌صورت نقطه مقابل شرق تعریف کند «لذا شرق بخشی از تمدن و فرهنگ مادی اروپاست». (سعید، ۱۳۸۳: ۱۴) «شرق شناسی... آن قدری که با دنیای ما [غرب] سر و کار دارد با خودِ شرق سر و کاری ندارد». استوارت هال نیز با صحنه گذاشتن بر نیاز غرب به شرق می‌نویسد:

«یکپارچگی اروپای غربی، متضمن ساخته‌شدن حس جدیدی از هویت فرهنگی نیز بود. اروپا در جریان بازنمایی خود در مقام تمدنی متمایز، یکه و پیروزمند، این هویت جدید را کشف و تولید کرد و هم‌زمان، بر تفاوت خود با سایر اقوام، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها نیز صحنه گذاشت. این «دیگران» در تصویر غرب از خود - در زبان آن، نظام بازنمایی آن، شکل‌های دانش آن، تخیل بصری آن، و حتی تلقی از اینکه کدام اقوام به عقل دسترسی دارند و کدام یک دسترسی ندارند - ادغام شد. (هال، ۱۳۸۶: ۹)»

۹. **فراستی «ما»، فرودستی «آنها»:** شاید موارد پیش‌گفته را بتوان در اکثر «دیگری» شناسی‌ها نیز یافت اما بنیان اصلی این نگاه شرق‌شناسانه، این است که «هویت انسان اروپایی در مقایسه با تمام افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی در سطح متعالی‌تری قرار دارد». (سعید، ۱۳۸۳: ۲۳) «قهرمانان فرهنگی لیبرالی چون جان استوارت میل، آرنولد، کارلایل، نیومن، مک اولی، روسکین، جورج ایوت و حتی چارلز دیکنز نظریات معینی در مورد نژاد و امپریالیسم داشتند... [به‌عنوان مثال جان استوارت] میل در کتاب‌های در آزادی و حکومت انتخابی خود این نکته را به‌خوبی توضیح داده که عقاید وی در این کتاب‌ها برای هندوستان قابل اجرا نیست زیرا که هندوها اگر نه از نظر نژاد، حداقل از نظر تمدن پست‌تر هستند». (همان، ۳۵)

استوارت هال نیز در واکاوی نوع نگاه اروپاییان به بومیان آمریکا به نتایج مشابهی رسیده است. از نظر او نیز جوهر و اساس نگاه اروپاییان به بومیان آمریکا تمایز محو شدن میان فرادستی غرب و فرودستی آنهاست. (هال، ۱۳۸۶: ۸۴) هشام شرابی نیز بر اهمیت این مؤلفه تأکید دارد. دو مفروض ساده در مطالعات شرق‌شناسانه از نظر او عبارت‌اند از فرومایگی طبیعی «دیگری» مغلوب و تسخیرشده و تفوق طبیعی «خود» غالب و تسخیرکننده. (Sharabi, ۱۹۹۱: ۹)

۱۰. تحقیر دیگری: در گفتمان شرق‌شناسی، دیگری نه تنها به لحاظ هست‌شناختی در مقامی فروتر قرار دارد که لازم است به لحاظ سیاسی بر آنها سلطه اعمال شود، بلکه به لحاظ اخلاقی نیز در وضعیتی به تصویر کشیده می‌شود که لاجرم می‌بایست تحقیر شود. ویلیام ساکس بیان می‌کند: ما همواره میان خود و دیگری تفاوت ایجاد می‌کنیم؛ خود را ارج می‌نهیم و دیگری را تحقیر می‌کنیم. اما برای برخی «دیگری» همچون مدلی است برای تقلید و تمسخر. (Sax, ۱۹۹۸: ۲۹۹) نگاه اروپایی در به‌رسمیت شناختن و محترم شمردن «تفاوت»، ناتوان است و به تحمیل مقوله‌ها و هنجارهای اروپایی به غیراروپایی گرایش دارد. استوارت هال به بازنمایی مواجهه اروپاییان با بومیان آمریکا پرداخته و این ناتوانی را به‌خوبی نشان داده است. در واقع بومیان آمریکا، ملت‌هایی بودند با ساختارهای اجتماعی بسیار متفاوت - و برخلاف آنچه اروپاییان ادعا می‌کردند - بسیار پیچیده. دنیای جدیدی که اروپاییان کشف کردند قبلاً سرزمین میلیون‌ها انسانی بود که قرن‌ها در آنجا زندگی کرده بودند. در آن زمان حدود ۱۶ میلیون نفر در آمریکا زندگی می‌کرده‌اند که صاحب تمدن بودند و البته ملاک‌ها و شیوه‌های زندگی آنان بسیار متفاوت بود؛ تفاوتی که اروپاییان آن را ارج نهادند. (هال، ۱۳۸۶: ۸۴-۸۵)

## ۱۱. پیوند با قدرت

به باور برخی از منتقدان جدی مطالعات شرق‌شناسی، دانش شرق‌شناسی به‌جای آنکه یک دانش صرف برای شناخت دیگری باشد، به ابزاری فریب‌آمیز برای سیاست امپریالیستی غربیان تبدیل شده است. (Wood, ۲۰۰۶: ۱۹۹) شاید مهم‌ترین ویژگی گفتمان شرق‌شناسی پیوند قدرت و دانش در این حوزه باشد، به‌طوری که دانش تولیدشده در خدمت

قدرت و سیاست قرار می‌گیرد. توجه به این معنا بیش از همه ناظر به نظریات میشل فوکو در باب قدرت و دانش است. با توجه به اهمیت این موضوع به صورت مبسوط‌تری به بررسی رابطه قدرت و دانش خواهیم پرداخت.

## الف. نسبت دانش و قدرت

پرفسور *دالمایر* آغاز و نقطه عطف پیدایش شرق‌شناسی را *فرانسیس بیکن* می‌داند. «این واقعیت که به دنبال برابری دانش و قدرت بیکن، دانشگاهیان غربی خود را در موقعیتی برتر قرار دادند و به دنبال آن گونه‌ای از برتری بر شرق به مثابه موضوع و سوژه‌ای عقب‌مانده و منفعل موضوعیت یافت». (Dallmayr, ۲۰۰۵: ۱۰۱)

*فرانسیس بیکن* را عمدتاً به عنوان نخستین کسی می‌شناسند که گفت: «دانایی قدرت است»؛ گرچه شاید پیش از او کسانی همین معنی را به زبان آورده باشند، اما باید گفت که بیکن با تأکید تازه‌ای این نکته را بیان کرده است. اساس فلسفه بیکن تماماً عملی بود؛ یعنی کوشش برای اینکه دانش بشر به وسیله اکتشافات و اختراعات علمی بر نیروهای طبیعت «غالب» شود. (راسل، ۱۳۷۳: ۷۴۹) جمله مشهور بیکن شامل سه مفهوم اساسی است: ۱. مفهوم دانش یا علم، ۲. مفهوم قدرت، ۳. نسبت میان علم و قدرت.

### ۱. مفهوم علم

آنچه در قرون وسطا - چه در اروپا و چه در شرق - علم نامیده می‌شد، با آنچه بعدها و اکنون علم دانسته می‌شود تفاوت‌های فراوانی یافته است.<sup>۹</sup> علم مدرن هم از لحاظ هدف، هم از جهت موضوع و هم از نظر روش، دچار تغییرات

<sup>۹</sup> فرانسیس بیکن برخی از ویژگی‌های علم مدرن را نمایندگی می‌کند. او در کتاب مشهور خود به نام *آتلانتیس نو*، مدینه فاضله مطلوب خود را ترسیم می‌کند. عده‌ای از مسافران گم‌شده در دریا به جزیره‌ای در غایت آبادانی و سرسبزی می‌رسند که توسط خانه‌ای موسوم به خانه سلیمان اداره می‌شود. در این جزیره حکومت از آن دانشمندانی همچون فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، معماران و صنعت‌گرانی است که مستقیماً بر طبیعت و نه رعیت حکومت می‌کنند و قانون اساسی این حکومت، شناخت علل و حرکات اشیاء و در نتیجه توسعه حکومت بر تمام امور ممکن است. (جهانگیری، ۱۳۶۹: ۱۸۵) شیوه‌ای که او برای شناسایی عالم در پیش می‌گیرد، استقرایی (۱۴۰) و عمل‌گرایانه (۳۷) است. او در کتاب *ارغنون* نوی خود می‌نویسد: احترام نویسندگان قدیم به جای خود محفوظ است و من اعتراضی به هوش و استعداد آنها ندارم، بلکه اعتراضم به روش آنهاست. (۱۸) سپس او به نقد دانشمندان گذشته، از یونانیان گرفته تا مسلمانان، می‌پردازد و عمده نقد او بر عدم عمل‌گرایی آنهاست. به عنوان مثال در باب یونانیان می‌نویسد: مسلماً آنها خاصیت کودکان را داشته‌اند که سخن بسیار گفته‌اند ولی کاری انجام ندادند. زیرا حکمت‌شان مشوق لفاظی و عبارت‌پردازی‌های بی‌حاصل و منازعات و مجادلات بی‌مورد و خالی از نتایج عملی است و به عبارتی سترون و عقیم است. (۴۳)

شگرفی شد. دانشمندان متأله و متکلمی چون آکوئیناس و آگوستین، جای خود را به طبیعی‌دانانی چون گالیله، نیوتن و دروین دادند. روش دکارت که میان ابژه و سوژه، تفکیکی دقیق و کامل ایجاد می‌کرد و توانایی شناخت را به صورت خودبسنده به فاعلی می‌داد که مفتخر به شناخت است، رسمیت یافت. از لحاظ عملی نیز روش‌های استقرایی و تجربی بر روش‌های قیاسی و عقلی برتری داده شد. هدف کسب دانش که در نزد اروپاییان وسطایی همچون دانشمندان دیگر ملل آن روزگار، وصول به حقیقت بود، با غلبه عمل‌گرایی، به اهداف جدیدی همچون غلبه و سلطه بر طبیعت نزدیک شد.

علم نوین در غرب در ساحت علوم طبیعی و فنی بسیار زود به منصفه ظهور رسید و تکوین یافت اما در ساحت علوم انسانی دیرتر و تا حدودی به سختی خود را نشان داد. فوکو روایتی خاص از پیدایش علوم انسانی دارد. از نظر او با از هم‌پاشی گفتمان کلاسیک، انسان موجودی که تا آن زمان ناآشنا و پنهان مانده بود، در صحنه ظاهر شد. ظهور انسان به معنای آغاز یک شناسه معرفتی تازه در تاریخ دانش بشری است که به پیدایش علوم انسانی منجر می‌شود. (کچوئیان، ۱۳۸۲: ۱۹۰) علوم انسانی - که شرق‌شناسی در ذیل آن تعریف می‌شود - علمی اختصاصاً تجدیدی هستند. روایت فوکو از این علوم بر دیدگاهی که آن را دانشی نوظهور و بی‌سابقه می‌داند و یکسره از دانش‌های ماقبل تجدیدی مشابه جدا می‌کند، صحنه می‌گذارد. (۱۹۴)<sup>۱۰</sup>

بنابراین مفهومی از علم و دانش در نزد غربیان که بعد از قرون وسطا شکل گرفت، به طور اعم، و علوم انسانی به - طور اخص با مفهومی که پیش از آن از علم و دانش وجود داشت، کاملاً متفاوت و دیگرگون بود.

## ۲. مفهوم قدرت

قدرت را از مهم‌ترین موضوعات علوم اجتماعی به‌ویژه علم سیاست دانسته‌اند. (بشیریه، ۱۳۸۲: ۲۰) گروهی علم سیاست را علم کسب و حفظ قدرت، و بسیاری روابط قدرت را هسته سیاست می‌دانند و بر این باور هستند که آنچه

<sup>۱۰</sup> از سوی دیگر باید به نقش خاص «خود» در پیدایش علوم نوین اشاره کرد. پل ریکور مدرنیته را محل ظهور و یا مخترع «خودفردی» می‌داند. (میرعمادی، ۱۳۸۱: ۷) تا زمانی که فردیت به مفهوم دقیق آن شکل نیابد، علم مدرن غربی که علوم انسانی نیز بخشی از آن است، متولد نخواهد شد. شرق-شناسی مولود پیدایش شکل نوینی از علم بود که «خود» غربی نقش محوری را در آن ایفا می‌کرد. شرق فاقد چنین معنا و مفهومی از خود بوده و چه بسا هنوز هم فاقد است. سولومون در کتاب فلسفه اروپایی؛ طلوع و افول خود به بررسی تاریخی مفهوم خود در اروپا پرداخته است.

روابط سیاسی انسان‌ها را از دیگر روابط متمایز می‌کند، قدرت است. (عالم، ۱۳۸۶: ۸۸) قدرت یکی از مؤلفه‌های اصلی علم سیاست است و به‌سختی می‌توان نظامی سیاسی را بدون قدرت سیاسی تصور کرد. (Roskin, 12) سیاست از سه محور اصلی تشکیل شده است که عبارت‌اند از: قدرت، نظم و عدالت.<sup>۱۱</sup> (Magstadt, 2006:3) اما قدرت، مفهوم محوری در علم سیاست نیست. سیاست پیش از دوران مدرن، تحت تأثیر افلاطون و ارسطو تا حدود زیادی فضیلت-محور است. اولین رگه‌های توجه به قدرت در آثار نیکولو ماکیاولی دیده می‌شود ولی توجه جدی به قدرت و ارائه تعریف برای آن را می‌توان در آثار هابز رهگیری کرد.<sup>۱۲</sup>

علاوه بر آنکه توجه به قدرت به‌مثابه محور و اساس علم سیاست، دغدغه‌ای مدرن است، تعریف و ویژگی‌های قدرت هابزی به‌شدت رنگ و بوی جامعه بورژوازی را به‌خود گرفته است. در واقع نتیجه‌گیری هابز در مورد جستجوی رقابت‌آمیز انسان‌ها برای کسب قدرت خواسته یا ناخواسته براساس تعمیم رفتار انسان‌ها در جامعه رقابت‌محور بورژوازی به‌دست آمده است. مکفرسون معتقد است بدون وجود الگوی جامعه بورژوازی، هابز نمی‌توانست به تعریف خود از

---

<sup>۱۱</sup>. اهمیت قدرت صرفاً به علوم سیاسی خلاصه نمی‌شود و سایر علوم اجتماعی در سپهر مدرن نیز از تأثیر این مفهوم در امان نمانده‌اند. از اولین کسانی که مفهوم مدرن قدرت را مورد واری قرار داد، ماکس وبر بود. جامعه‌شناس بزرگ آلمانی در کتاب «اقتصاد و جامعه» قدرت را این‌گونه تعریف می‌کند: «قدرت عبارت است از: امکان اعمال خواست و اراده یک فرد در روابط اجتماعی، بدون توجه به منشأ این امکان و به‌رغم مقاومت دیگران». (وبر، ۱۳۸۴: ۹۰-۱)

<sup>۱۲</sup>. مکفرسون در مقدمه‌اش بر کتاب لویاتان می‌نویسد: هابز تحلیل‌گر قدرت بود. وی به‌شیوه‌ای روشن‌تر از هر اندیشمند دیگری و به‌شکلی سامان‌مندتر از هر کوشش دیگری، ویژگی‌های درونی قدرت را آشکار ساخته است. (هابز، مقدمه مکفرسون، ۱۳۸۱: ۱۵-۶) از نظر هابز قدرت چیزی نیست جز زیادت قدرت یکی بر دیگری. این تفسیر از قدرت دو ویژگی عمده دارد: اولاً پدیده‌ای کاملاً کمی است و ثانیاً قابل انباشتن است؛ به این معنی که قدرت‌های اشخاص مختلف که بیان‌گر کمیت‌های یک توانایی اساسی مشترک است، می‌توانند با هم ترکیب شده و قدرتی بزرگ‌تر از خودشان را شکل دهند. (هیندس، ۱۳۸۰: ۲۹-۳۰) این تفسیر از قدرت بیش از هر چیز مبحث «نیروها» در فیزیک را به ذهن متبادر می‌کند. نیروها در فیزیک با مقادیر کمی اندازه‌گیری می‌شوند و قابلیت انباشتن دارند؛ یعنی می‌توان به‌صورت جبری آنها را با هم جمع کرد. این تلقی از قدرت به تلقی غالب در رشته علوم سیاسی تبدیل شد. به این ترتیب نگاه ریاضی‌وار به عالم و الگوبرداری از علم فیزیک بود که سبب شد قدرت به‌عنوان یک مفهوم مدرن خلق شده و به دایره لغات دانش سیاسی افزوده شود و حتی به تلقی غالب نیز مبدل گردد. جالب است که اولین کتاب مستقل در باب قدرت نیز با هدف مشابه و تحت تأثیر علوم دقیقه نگاشته شد. برتراند راسل قصد داشت قدرت را به‌مثابه انرژی در فیزیک در نظر بگیرد و براساس آن دانش اجتماعی را به علم اجتماعی تبدیل سازد. راسل در بیان هدف خود از نگارش کتاب می‌نویسد: «در این کتاب می‌خواهم ثابت کنم که در علوم اجتماعی، مفهوم اساسی عبارت است از: قدرت به همان معنی که در علم فیزیک مفهوم اساسی عبارت است از انرژی... قوانین علم حرکات جامعه قوانینی هستند که فقط برحسب قدرت قابل تبیین هستند... قدرت مانند انرژی باید مدام در حال تبدیل از یک صورت به صورت دیگر در نظر گرفته شود و وظیفه علوم اجتماعی این است که قوانین این تبادلات را جستجو کند». (راسل، ۲۸-۳۰: ۱۳۸۵) (Russell, Power, pp. 4-5)

قدرت دست یابد. (هابز، مقدمه مکفرسون، ۱۳۸۱: ۳۶-۳۷) این امر نشان می‌دهد که قدرت، مفهومی باستانی و اصیل نیست بلکه مفهومی مدرن است. گفتمان شرق‌شناسی بر درک و فهمی نوین از قدرت استوار شده است که چنین درکی نه در اروپای پیش از مدرن شدن و نه در شرق موجود نبوده است.

### ۳. گونه‌شناسی نسبت قدرت و دانش

دیدگاه بیکن در مورد نسبت علم و قدرت، تمام نظریات گذشته را دگرگون کرد. این نظر منشأ رشد علوم و تسلط انسان بر طبیعت شد.<sup>۱۳</sup> در تبیین نسبت میان دانش و قدرت به دوگونه رابطه می‌توان دست یافت: یکی، نسبتی است که می‌توان آن را خدمتی، اجرایی و مستقیم خواند. در این شیوه دانش به‌نحو مستقیم به بسط و گسترش قدرت کمک می‌کند. یک شیمیدان با کشف یک ترکیب شیمیایی جدید، بمب نوینی را اختراع می‌کند و یا یک شرق‌شناس به دولت کشورش پیشنهاد می‌کند که در خلیج فارس و سواحل غربی هندوستان نیروی دریایی مستقر سازد. اینها گونه‌هایی است که دانش مستقیماً در خدمت قدرت قرار می‌گیرد. اما گونه دیگری از خدمت دانش به قدرت را می‌توان، ساختاری، درونی، محتوایی و غیرمستقیم نامید. تبیین این گونه بیش از همه مدیون اندیشه‌ورزی‌های میشل فوکوی فرانسوی است.

به نظر می‌رسد یکی از اصلی‌ترین دلایلی که باعث شد فوکو تعریف خود از قدرت را که در گسست کامل از گذشته بود ارائه دهد، آشکار شدن نتایج پیوند قدرت و دانشی بود که در زمان بیکن مبانی تئوری آن تبیین شد و در

---

<sup>۱۳</sup>. شهید مطهری در ذیل مقاله‌ای با عنوان «نظریه بیکن و تأثیرات آن» در کتاب انسان کامل خود به مقایسه نگاه بیکن با نگاه اسلام به علم پرداخته است. چکیده نظر ایشان این است: پیش از بیکن، اکابر بشر اعم از فلاسفه - به‌ویژه ادیان - علم را در خدمت حقیقت گرفته بودند نه در خدمت قدرت و توانایی؛ وقتی انسان را تشویق به فراگیری علم می‌کردند، تکیه‌گاه این تشویق این بود که علم، انسان را به حقیقت می‌رساند. علم وسیله رسیدن انسان به حقیقت است، و به همین دلیل علم، قداست داشت؛ یعنی حقیقتی مقدس و مافوق منافع انسان و امور مادی بود و همواره علم در مقابل مال و ثروت قرار می‌گرفت. به‌عنوان مثال، به‌طور سنتی در ادبیات فارسی میان علم و ثروت مقایسه می‌کنند و علم را بر ثروت ترجیح می‌دهند: علم دادند به ادیسیس و به قارون زر و سیم / آن یکی زیر زمین و دگری فوق فلک.

اما بیکن نظر جدیدی ابراز کرد. در نزد او آن علمی خوب است که بیشتر به‌کار زندگی انسان بخورد؛ آن علمی خوب است که انسان را بر طبیعت مسلط کند؛ آن علمی خوب است که به انسان توانایی بدهد. این بود که علم، جنبه آسمانی خودش را به جنبه زمینی و مادی داد؛ یعنی مسیر علم و تحقیق عوض شد و علم در مسیر کشف اسرار و رموز طبیعت افتاد، برای اینکه انسان بیشتر بر طبیعت مسلط شود و بهتر بتواند زندگی کند و به‌عبارت دیگر، رفاهش را بهتر و بیشتر فراهم کند. تأثیرات نظریه بیکن در ابتدا چندان آشکار نبود ولی تدریجاً که بشر از علم، فقط توانایی و قدرت می‌خواست، به جایی رسید که همه‌چیز در خدمت قدرت و توانایی قرار گرفت. (مطهری، ۱۳۶۷: ۱۵۴-۱۵۲)

زمان فوکو کاملاً به بار نشست. میشل فوکو در ابتدای سخنرانی خود با عنوان قدرت، حق و حقیقت تأکید می‌کند که از ۱۹۷۱-۱۹۷۰ پیوسته به موضوع چگونگی قدرت می‌اندیشیده است. (Foucault in Goodin, ۲۰۰۶: ۵۴۱) ویژگی- های قدرت فوکویی مانند شبکه‌ای بودن، همه‌جایی بودن و... می‌تواند مدعایی برای همین معنا باشد. فوکو در مراقبت و تنبیه می‌نویسد: «شاید همچنین باید از تمامی آن سنتی دست کشید که این تصور را ایجاد می‌کند که دانش تنها در آن جایی می‌تواند وجود داشته باشد که مناسبات قدرت در تعلیق‌اند و دانش صرفاً بیرون از حکم‌ها و اقتضاها و منافعش می‌تواند توسعه یابد. شاید باید از این باور دست کشید که قدرت دیوانه می‌کند و دست کشیدن از قدرت یکی از شرایط دانایی است، بلکه باید پذیرفت که قدرت دانش را تولید می‌کند (و نه صرفاً با مهیا کردن شرایط برای دانش به دلیل خدمت دانش به قدرت و نه صرفاً با استفاده از دانش به دلیل مفید بودن آن)؛ باید پذیرفت که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند؛ باید پذیرفت نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش همبسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم مناسبات قدرت نباشد و در عین حال، مناسبات قدرت را پدید نیاورد». (فوکو، ۱۳۷۸: ۴۰-۳۹)

نکته مهم آن است که نباید رابطه قدرت و دانش را بسیط و ساده تصور کنیم. فوکو در مصاحبه خود با مجله لیبراسیون (۱۹۸۴) بر این نکته تأکید می‌کند: «می‌دانم که در نظر عامه من همان آدمی هستم که گفته است معرفت با قدرت ممزوج است و معرفت بیش از ماسک نازکی نیست که بر روی ساخت‌های سلطه کشیده شده است... نکته اول به قدری مسخره است که باعث خنده می‌شود. اگر من واقعاً گفته بودم و یا مرادم این بوده که معرفت همان قدرت است، در این صورت باید چیز بیشتری برای گفتن نداشته باشم؛ زیرا با یکی دانستن آن دو، دیگر نیازی نبوده است که خود را برای پیدا کردن رابطه میانشان به زحمت بیندازم». (پایا، ۱۳۸۲: ۳۹۳)<sup>۱۴</sup>

ایا تمام شرق شناسی توطئه است؟

در کنار مولفه‌های گفتمان شرق‌شناسی رابطه قدرت و دانش کانون این گفتمان است و حکایت پیامد سوء آن برای شرق به مثابه ابژه شناخت می‌باشد. اما این پیامد ناشی از وضعیت ساختاری مطالعات شرق‌شناسی است و لذا نمی‌توان قدرت

---

<sup>۱۴</sup>. دکتر پایا در مقاله «جایگاه مفهوم صدق در آراء فوکو» به نقد فوکو می‌پردازد. عجیب است که ایشان مصاحبه فوق را به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین موارد ضد و نقیض‌گویی‌های فوکو بیان می‌کند. در حالی‌که تناقضی مابین این مصاحبه و گفتارهای فوکو در مراقبت و تنبیه نیست. فوکو در این مصاحبه برداشت‌های ساده‌لوحانه از نظر وی را که دانش به‌مثابه طفیلی دانش گرفته‌اند، نقد می‌کند.



برآمده از گفتمان شرق‌شناسی را مطلقاً، ناشی از اهداف سیاسی استعماری و برخاسته از انگیزه‌های استعماری دانست؛ بلکه این، ماهیت معرفتی این گفتمان است که پیوند آن با قدرت را ضروری ساخته بود. دانش نه عین قدرت است و نه رابطهٔ روبنایی با قدرت دارد. نسبت آن دو، از نوع رابطهٔ علی و معلولی نیست. بلکه رابطهٔ آن دو از نوع همبستگی است که می‌بایست در شکل خاص تاریخی خودش تعریف و تعیین گردد. قدرت به‌منظور تحمل‌پذیر کردن خود، همواره چهرهٔ خود را پنهان می‌سازد. دانش و قدرت یکی از مهم‌ترین طرق پنهان‌سازی قدرت است. قدرت همواره دانش و عقلانیت مناسب خود را در شکل تاریخی آن ایجاد و از طریق آن عمل می‌کند.<sup>۱۵</sup> (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۰)

تفاوت وبر و دیگر اندیشمندان علم سیاست با فوکو در تعریف قدرت، صرفاً یک تفاوت نظری نیست. زمانی قدرت، وبری تعریف می‌شد که انحصار مشروع آن در دست دولت بود و دولت به‌عنوان صاحب قدرت به تعبیر دیوید ایستون به «توزیع آمرانه ارزش‌ها» مبادرت می‌کرد. اما تعبیر قدرت فوکویی متفاوت شد و به قدرتی شبکه‌ای تبدیل گشت که همه‌جا حضور دارد و صرفاً در ید کفایت دولت‌مردان نیست. اختلاف فوکو و وبر تنها یک اختلاف تعریف نیست بلکه اختلاف زمانه‌ها و عصرهاست. در سدهٔ نوزدهم، قدرت در دست دولت بود اما امروزه به‌دلیل نقش مهم دانش، قدرت به‌صورتی سیال و فرار درآمده است که همچون انرژی هر لحظه از شکلی به شکلی تغییر حالت می‌دهد. اکنون صاحبان اصلی قدرت دانشمندان هستند و رؤیای فرانسیس بیکن برای پیوند دانش و قدرت محقق شده است. شرق‌شناسان اروپایی که پا جای پای فرانسیس بیکن گذارده بودند، بیش از آنکه به‌صورت مستقیم دانش خود را در خدمت قدرت قرار دهند، با تبیین شرق‌شناسانه از شرق، شرق و شرقی را مستعد سلطه ساختند. از همین روست که «بررسی ارتباطات قدرت از سوی سعید، او را به این نتیجه می‌رساند که غرب، قدرتمند است و شرق، ضعیف. به‌نظر او شرق‌شناسی آکادمیک غربی بخشی از قدرت او را تشکیل داده و به همین دلیل جنبهٔ استثماری دارد». (عضدانلو، ۱۳۸۳: ۳۵) پیوند

<sup>۱۵</sup>. فوکو از جنبهٔ دیگری هم تلقی رایج سرکوب‌گری قدرت را به چالش می‌کشد و آن، وجه مثبت و مولد قدرت است. از این‌رو فوکو با کسانی چون ویلهلم راش که قدرت را با سرکوب معادل می‌گیرند، هم‌داستان نیست. او در کتاب‌های مراقبت و تنبیه و تاریخ سکسوالیته، کاستی‌های نظریهٔ قدرت مبتنی بر سرکوب را به اثبات می‌رساند و بیان می‌دارد که اگر سازوکارها و پیامدهای قدرت را به سرکوب تقلیل دهیم، از نقش مولد روابط قدرت به‌ویژه در عصر حاضر غفلت خواهیم کرد. بدیهی است که این عناصر مولد قدرت است که قوام و دوام جوامع مدرن را امکان‌پذیر می‌سازد. (ضمیران، ۱۳۸۴: ۱۵۷) مهم‌ترین وجه مولد قدرت در اندیشهٔ فوکو این است که منشأ حقیقت و صدق است. قدرت، واقعیت، قلمرو اشیاء و موضوعات، و آیین صدق را تولید می‌کند. (تاجیک، ۱۳۷۹: ۳۰۲)

دانش با قدرت، مهم‌ترین ویژگی‌ای است که تعداد بی‌شماری از دانش‌های تولیدشده در شاخه‌های مختلف علم را به هم نزدیک می‌سازد.

گاهی بدون توجه به زمینه‌های معرفتی شرق‌شناسی، این ادعای کلی بیان می‌شود که شرق‌شناسی صرفاً مولود یک توطئه یا شرارت است. سعید می‌نویسد: «این هم نیست که بگوییم شرق‌شناسی نماینده و بیانگر نوعی توطئه شرورانه امپریالیسم غربی برای سرکوب و تحقیر جهان شرق است»؛ بنابراین بیش از آنکه در پی کشف مجرم یا متهمان این نوع نگاه باشیم، بایستی زمینه‌های ساختاری این نوع نگاه را بررسی کنیم. اینکه چرا این نوع نگاه شکل گرفته و چه عواملی بر شناخت غرب از شرق و نوع نگاهش اثرگذار بوده است، اهمیت بسیار بیشتری از ماهیت آن و یا سازندگان آن دارد.<sup>۱۶</sup>

با این حال، سعید و برخی دیگر از منتقدان شرق‌شناسی نمی‌پذیرند که شرق‌شناسی فعالیتی علمی و بی‌طرف در مورد مطالعه شرق بوده باشد. شاید این مورد از آنجا ناشی شده که سعید آثار علمی و تحقیقی شرق‌شناسان آلمانی و روسی را نادیده گرفته است و بیشتر به نوشته‌ها و اظهارات نارسای برخی از مقامات مستعمراتی درباره شرق توجه کرده است. همچنین او لغت‌شناسی، باستان‌شناسی و تفسیر توراتی خاورشناسان را از بررسی خود کنار می‌نهد. به نظر می‌رسد وی میان شرق‌شناسی آلمانی که عمدتاً از تبحر و دانش تاریخی و لغت‌شناسی مایه می‌گیرد و شرق‌شناسی فرانسوی به‌ویژه انگلیسی و آمریکایی که بیشتر جامعه‌شناختی است، تفاوتی قائل نمی‌شود. (همتی، ۱۳۸۶)

در حالی که شرق‌شناسان آلمانی عمدتاً در حیطه زبان‌شناسی فعالیت می‌کنند، شرق‌شناسان انگلیسی به جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و جغرافیا روی می‌آورند. به‌عنوان مثال ریچارد برتون انگلیسی به تأسیس انجمن سلطنتی جغرافیا<sup>۱۷</sup> که بی-

<sup>۱۶</sup>. پرفسور دالمایر در گفتگو با یکی از نویسندگان این مقاله (نساج) بر این نکته تأکید کردند که نمی‌توان همه اندیشمندان شرق‌شناس را در یک ردیف قرار داد و آنها را در خدمت استعمار دانست. ایشان به‌طور مشخص از لویی ماسینیون و جان اسپازیتو در زمره این اندیشمندان یاد کرد و از اینکه سعید به‌خوبی این گروه را مجزا نکرده، انتقاد نمود. در مقابل برخی نیز نگاه‌های بدبینانه‌ای ارائه داده‌اند. دکتر دسوقی، مُصر است که شرق‌شناسی اصولاً ساخته و پرداخته کلیسا و استعمار است و تعداد شرق‌شناسان صادق را بسیار اندک و ناچیز می‌داند که صدای آنها در هیاهوی استعمار و تبلیغات مسیحی گم شده است. لذا در نهایت شرق‌شناسی را مطلقاً رد و نفی می‌کند. (دسوقی، ۱۳۷۶: ۹-۱۰) از نظر او شرق‌شناسی شیوه علمی اشغال سرزمین‌های اسلامی است و شرق‌شناسان همگی کارمندان دایره اطلاعات و وزارتخانه‌های خارجه و مستعمرات کشورهای غربی شدند. رابطه شرق‌شناسی و استعمار از حقایق مسلم تاریخی است که در آن شک و شبهه‌ای نمی‌رود. (همان، ۸۹-۸۸)

<sup>۱۷</sup>. Royal Geographical Society.

تردید با اهداف استعماری در ارتباط بود، دست می‌یازد. او در اواخر عمر نیز انجمن انسان‌شناسی لندن<sup>۱۸</sup> را بنیان می‌نهد. سر هنری الیوت<sup>۱۹</sup> خاورشناس انگلیسی به تاریخ مسلمانان در هند توجه نشان داد. او در کتابی با عنوان فهرست کتب مورخینی که درباره تاریخ اسلامی هند نوشته‌اند، لیستی از ۲۳۱ کتاب فراهم ساخت. او اگرچه خود به تألیف کتاب پرداخت، ولی شرکت هند شرقی وی را به جمع‌آوری مجموعه‌هایی از نسخه‌های خطی تاریخی دعوت کرد. کتاب او با استقبال روبه‌رو شد. (بدوی، ۱۳۸۵: ۲۹) موارد فوق دلالتی آشکار بر هر دو دسته عوامل معرفتی و انگیزه‌های سیاسی مطالعات شرق‌شناسی است.

بر همین قیاس، و البته از یک جهت در مقابل موارد پیش گفته، اشتومه<sup>۲۰</sup> بر لهجه‌های عامیانه در مغرب و نیز برخی از قبایل جزیره‌العرب تمرکز کرد. او زبان بربری نیز می‌دانست و بر چاپ کتاب دیوانی از متن جزیره العرب نظارت کرد. کریستین فردریک اشونورر<sup>۲۱</sup> خاورشناس آلمانی و مؤلف کتاب‌شناسی عربی به زبان و ادبیات عرب توجه نشان داد. او در کتابش به معرفی ۴۳۱ کتاب که در حیطه‌های مختلف دانش به زبان عربی نوشته شده‌اند، می‌پردازد. ویلهلم الورات<sup>۲۲</sup> که در شمال آلمان به دنیا آمده بود، از بزرگ‌ترین آگاهان به شعر جاهلی و شعر رجزی عرب بود و در این زمینه کتاب‌های بسیاری به چاپ رساند و برخی از اشعار عرب مانند دیوان العجاج به نظم را به زبان آلمانی ترجمه کرد. ژاکوب بارت<sup>۲۳</sup> خاورشناسی یهودی آلمانی، زبان‌های سامی را فرا گرفت و تا هنگام مرگش در برلین تدریس می‌کرد. او زبان عربی را به‌خوبی زبان عبری می‌دانست و در علم صرف کتب متعددی مانند شکل‌گیری ضمیرها در زبان‌های سامی نگاشت. گفته می‌شود کمتر محقق ادبیات عربی، ممکن است از پنج جلد کتاب بروکلمان<sup>۲۴</sup> آلمانی با عنوان

<sup>۱۸</sup>. [Anthropological Society of London](http://www.anthropological-society.org/).

<sup>۱۹</sup>. Sir Henry Elliot.

<sup>۲۰</sup>. Hans Stumme (۱۸۶۴-۱۹۳۶).

<sup>۲۱</sup>. Christian Friedrich De Schunvrrer (۱۷۴۲-۱۸۲۲).

<sup>۲۲</sup>. Wilhelm Ahlward (۱۸۲۸-۱۹۰۹).

<sup>۲۳</sup>. Jakob Barth (۱۸۵۱-۱۹۱۴).

<sup>۲۴</sup>. Carl Brockelmann (۱۸۶۸-۱۹۵۶).

تاریخ ادبیات عرب بی‌نیاز باشد. این کتاب هنوز هم تنها منبع اصلی نسخ خطی عربی است. گفته می‌شود بروکلیمان یازده زبان شرقی: عربی، سریانی، عبری، آشوری، بابلی، حبشی، فارسی میانه، ارمنی، ترکی و قبطی را در کنار زبان یونانی، لاتین، فرانسه، ایتالیایی، انگلیسی و اسپانیایی می‌دانست.<sup>۲۵</sup>

ویژگی‌هایی که گاهی در خصوص استعمارآلود بودن مطالعات شرق‌شناسی بیان شده است (که در این زمینه سعید و کتاب شرق‌شناسی او اثر بارزی می‌باشد) حتی اگر در مورد اکثر آثار شرق‌شناسان انگلیسی و فرانسوی صدق کند، در مورد آثار شرق‌شناسان آلمانی و روسی کمتر دلالت دارند؛ از همین روست که بایستی عمومیت ویژگی‌ها و مؤلفه‌های بیان‌شده که حاوی نگاه کارگزارانه سیاسی و استعماری است را نسبی تلقی کرد و مطلق ندانست. نتیجه‌ای که به دست می‌آید، این است که مجموعه عوامل ساختاری موثر در شکل‌گیری گفتمان شرق‌شناسی، لامحاله آن را معرفتی میان‌رشته‌گی جلوه می‌دهد. درهم‌تنیدگی وجوه مختلف دانش‌های زبانی، انسان‌شناختی، ادبیاتی و ... کاملاً رخنه‌پذیری پژوهش رشتگی در این قلمرو را به نمایش می‌گذارد. ضعف پژوهش رشتگی و گرایش ساختاری و گفتمانی به سوی پژوهش میان‌رشته‌گی در قلمرو شرق‌شناسی، وجوهی از این مطالعات را آشکار می‌کند که نیازمند بررسی است.

## جمع‌بندی

مطالعات شرق‌شناسی از وجوه بارز میان‌رشته‌گی علم و معرفت است. مجموعه عظیمی از دانش مکتوب که حاصل تلاش علمی سیاستمداران، زبان‌شناسان، رمان‌نویسان، شاعران، انسان‌شناسان، مردم‌شناسان، قوم‌شناسان، جامعه‌شناسان، جهانگردان و سفرنامه‌نویسان غربی است. این مجموعه عظیم، طی تلقی سعید و به اذعان بسیاری از پژوهندگان و منتقدان مطالعات شرق‌شناسی تا حد یک گفتمان ترفیع می‌یابد. طیف عظیم «رشته‌های علمی» دخیل در این مطالعات و مرزگریزی آن‌ها در لحظه مواجهه با «دیگری شرقی»، شرق‌شناسی را به‌مثابه جامع‌ترین پژوهش میان‌رشته‌ای متجلی ساخته است که بیش از سایر میان‌رشته‌ها، گستردگی و تنوع دارد. هرچند ادوارد سعید به دقت مؤلفه‌های شرق‌شناسی

<sup>۲۵</sup> اسامی و شرح‌حال مختصر خاورشناسان از کتاب فرهنگ کامل خاورشناسان تألیف عبدالرحمن بدوی استخراج شده است. این کتاب براساس حروف الفبا برخی از مهم‌ترین شرق‌شناسان را مختصراً معرفی نموده است.

را از هم تمیز نداده است اما از خلال گفتارهای کتاب شرق‌شناسی ادوارد سعید و نیز با عنایت به تلاش‌های همفکرانِ پساکولونیال‌ش می‌توان ویژگی‌های مشترکی را برای مجموعه‌ی این مطالعات برشمرد که ابداع شرق، عمومیت و یکپارچگی، خصلت آرشیوی و تاریخ‌مندی، دوآلیسم خوب و بد، تمایز «ما» و «آنها»، اندیشیدن به‌جای دیگری، خودمحوری، محوریت نیاز غربی، فرادستی ما و تحقیر دیگری از مهمترین آن‌ها می‌باشد. مجموعه این ویژگی‌ها خود را در عنصر آشکاری بازمی‌یابد که محصول پیوند دانش و قدرت است و آن قدرت‌یابی و قدرت‌نمایی خاص غرب در مقابل شرق است.

## منابع و ماخذ

- استنو، کاترینا، تصویر دیگری، تفاوت: از اسطوره تا پیش‌داوری، ترجمه گیتی دیهیم، تهران: دفتر پژوهش‌های بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- بالاندیه، ژرژ، انسان‌شناسی سیاسی، ترجمه فاطمه گیوه‌چیان، نشر آران، ۱۳۷۴.
- بدوی، عبدالرحمن، فرهنگ کامل خاورشناسان، ترجمه شکرالله خاکرند، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
- بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی، چاپ سوم، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۲.
- پایا، علی، فلسفه تحلیلی، چاپ اول، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲.
- تاجیک، محمدرضا و دیگران، مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی، چاپ اول، فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
- ترنر، برایان اس، شرق‌شناسی، پسامدرنیسم و جهانی شدن، ترجمه سعید وصالی، چاپ اول، انتشارات بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۸۶.
- جهانگیری، محسن، فرانسیس بیکن، احوال و آثار، عقاید و افکار، و ارزشیابی، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- دالمایر، فرد، راه‌های بدیل: فراسوی شرق‌شناسی و غرب‌شناسی، ترجمه فاطمه صادقی و نرگس تاجیک، چاپ اول، نشر پرسش، ۱۳۸۴.
- دالمایر، فرد، شگفتی؟ قدرت جهانی و ناخرسندی از آن، به اهتمام: دکتر منوچهری، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول، ۱۳۸۹.

- دسوقی، دکتر محمد، *سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق‌شناسی*، ترجمه دکتر محمدرضا افتخار زاده، چاپ اول، نشر هزاران، ۱۳۷۶.
- راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، ج ۲، چاپ ششم، نشر پرواز، ۱۳۷۳.
- راسل، برتراند، *قدرت*، ترجمه نجف دریابندری، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۵.
- سعید، ادوارد، *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ چهارم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- سعید، بابی، *هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- ضیمران، محمد، *میشل فوکو: دانش و قدرت*، چاپ سوم، تهران: هرمس، ۱۳۸۴.
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، چاپ هفدهم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶.
- عضدانلو، حمید، *ادوارد سعید*، چاپ اول، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳.
- فوکو، میشل، *مراقبت و تنبیه*، نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، چاپ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۸.
- فیرحی، داوود، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- کچوئیان، حسین، *فوکو و دیرینه‌شناسی دانش*، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- گان‌دی، لیل، *پسااستعمارگرایی*، ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
- مطهری، مرتضی، *انسان کامل*، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۷.
- میرعمادی، طاهره، *پدیدارشناسی خود و دیگری*، رساله دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، استاد راهنما دکتر منوچهری، ۱۳۸۱.
- هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- هال، استوارت، *غرب و بقیه: گفتمان و قدرت*، ترجمه محمود متحد، چاپ اول، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۶.
- همتی گلپان، عبدالله، *تاریخچه شرق‌شناسی*، کاوشی در سیر مطالعات اسلامی در غرب، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ۱۳۸۶.
- هیندس، باری، *گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو*، ترجمه دکتر مصطفی یونسی، چاپ اول، نشر شیرازه، ۱۳۸۰.
- ویر، ماکس، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه دکتر عباس منوچهری، دکتر ترابی نژاد و دکتر عمادزاده، چاپ اول، انتشارات سمت، ۱۳۸۴.

Corr, Sheila, "Revisiting Orientalism", *History Today*. London: Jun 2008. Vol. 58.  
 Dallmayr, Fred R, *Small Wonder: Global Power and Its Discontents*, Rowman & Littlefield Publishers, 2005.

- Dhar, Tej N. **“Interviews with Edward Said”**, MELUS, Los Angeles: Spring 2006.
- Foucault, Michel, **Power, Right and Truth in Contemporary Political Science**, edited by Robert Goodin and Philip Pettit, Blackwell Publishing, Second Edition, 2006.
- Huggan, Graham, **(Not) Reading Orientalism, Research in African Literatures**, Bloomington: Fall 2005.
- Magstadt, Thomas, **Understanding Politics**, Thompson Corporation, 7th Edition, 2006.
- Roskin, Michael, **Political Science: An Introduction**, Prentice Hall, inc.
- Mazrui, Ali A., **The Re-invention of Africa: Edward Said, V. Y. Mudimbe, and Beyond, Research in African Literatures**; Fall 2005.
- Russell, Bertrand, **Power, Routledge Classi Publishing**, Third Edition, 2006.
- Sax, William S., **The Hall of Mirrors: Orientalism, Anthropology, and the Other, American Anthropologist**; Jun 1998.
- Shankar, S., **Edward Said: Criticism and Society, MELUS**, Los Angeles: Winter 2006.
- Sharabi, Hisham (Ed), **Theory, Politics and the Arab World: Critical Responses**, Routledge, 1991.
- Taylor, Charles, **The Other and Ourselves: Is Multi-culturalism Inherently Relativist?**, Project Syndicate and Institute of Human Sciences, July 2002.
- Wood, Michael, **EDWARD SAID, Proceedings of the American Philosophical Society**, Philadelphia: Mar 2006.
- Young, Robert, **White Mythologies**, (1990), Routledge, Second Edition, 2004.

